

حوزویان و نهضت نرم افزاری

پدیدآورده (ها) : سبحانی، محمدتقی
فلسفه و کلام :: حوزه اصفهان :: زمستان 1382 - شماره 12
از 3 تا 19
آدرس ثابت : http://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/292326

دانلود شده توسط : محمدرضا احمدی
تاریخ دانلود : 30/08/1396

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائهٔ مجلات عرضه شده در پایگاه،مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه قوانین و مقررات استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.

پایگاه مجلات تخصصی نور

www.noormags.ir

حوزویان و نهضت نرم‌افزاری

محمد تقی سبحانی

طبیعی است در ابتدای سخن مجبورم اندکی این بحث را باز کنم که اساساً چیزی به نام «جنبش نرم‌افزاری» یا «نهضت تولید نظریه و دانش» از کجا برآمده است؟ خاستگاه آن کجاست؟ و به دنبال چه هدفی است؟

از نظر بسترهای اجتماعی سخن از تولید دانش و نیاز ما به ایجاد حوزه‌های پژوهشی و معرفتی جدید از آغاز انقلاب مطرح بوده است، اما به خصوص در دهه‌ی گذشته و مخصوصاً در چهار ـ پنج سال گذشته که در کشور ما شرایط ویژه‌ی فرهنگی ـ اجتماعی در مدیریت نظام فراهم آمده، به این مسأله با جدّیّت و توجه بیشتری پرداخته شده است. ابتدا نگاهی دارم به شرایطی که در دو دهه‌ی پس از انقلاب به وجود آمد که بستر چیزی به نام «ضرورت جنبش نرم‌افزاری» را برای ما فراهم کرده است؛ سپس بحث درباره‌ی این‌که اساساً چیزی به نام تولید دانش دینی چقدر معنا دارد؟

همان‌طور که می‌دانید انقلاب اسلامی ایران پدیده‌ای متمایز و از نظر سیاسی و فرهنگی، استثنایی در تاریخ معاصر جهان به شمار می‌آید. من نمی‌خواهم این بحث را باز کنم، زیرا خود نیاز به بحث مفصلی دارد، ولی شرایط امروز و تحقیقات امروز دیگر کاملاً این نکته را ثابت می‌کند و به بحث بیشتر نیاز نیست. یعنی ما اگر ده یا پانزده سال پیش این بحث را مطرح می‌کردیم، نیاز بود که استدلال‌های گوناگون تهیه کنیم، اما امروز از شرایط و تحولات جهانی روشن می‌شود که

www.noormags.ir

انقلاب اسلامی ایران به انقلاب‌هایی که در طول صد سال گذشته در طول جهان اتفاق افتاده است، شباهتی ندارد.

یکی از موارد استثنایی این انقلاب که محل کلام ماست، توجه انقلاب اسلامی به نقش دین در صحنه‌ی زندگی اجتماعی است. اگر پنج سال یا ده سال قبل از انقلاب اسلامی را در دنیا مطالعه کنیم ـ مثلاً در حوزه‌ی جامعه‌شناسی سیاسی ـ تحقیق‌ها و تحلیل‌ها به این سمت و سوست که جریان دینی و معنوی در شکل ایدئولوژیك خود به نقطه‌ی پایان رسیده است. تحولات مدرنیزه هر چیزی را که نامی از دین و قدسیت داشته باشد از بین برده یا می‌برد؛ آنچه در صحنه اجتماعی انسان باقی خواهد ماند، امور عقلانیِ عرفی و دنیوی است. در این زمینه شما را به کتاب‌هایی ارجاع می‌دهم که در زمینه‌ی جامعه‌شناسی دینی در طول دهه‌های گذشته نوشته و نیز آنچه در باب مفهوم «سکولاریزاسیون» یا عرفی‌سازی یا عرفی شدن مطرح شده است.

جامعه‌شناسان دنیا معتقد بودند که تحولات جهان مدرن شده است و مدرنیزاسیون در دنیا، گام به گام امور متافیزیکی و امور ماورایی را از صحنه‌ی اجتماعی انسان‌ها خواهد زدود و زمینه را برای عقلانیت محض و نگاه عرفی و مادی به حیات بشر به طور کامل فراهم خواهد ساخت. ما به نقطه‌ای خواهیم رسید که در آنجا دین و مقولات ماورایی و متافیزیکی هیچ نقشی در عرصه‌ی زندگی اجتماعی و مدیریت بشر نخواهند داشت.

از دهه‌ی هفتاد، در تاریخ فکر غرب به تدریج این اندیشه مورد تردید قرار می‌گیرد. انقلاب اسلامی ایران نقطه‌ی عطف این بازنگری است که اندیشمندان غرب را بر آن می‌دارد به تدریج درصدد بازنگری برآیند که آیا واقعاً تاریخ بشریت با پدیده و یا نظریه‌ی سکولاریزاسیون و عرفی‌سازی یا عقلانی‌سازی بشر در شکل مادی آن سازگار است یا خیر.

نخستین کسانی که پی بردند پدیده‌ی انقلاب اسلامی پدیده‌ای جدید است، متفکران فرانسه و در رأس آنها میشل فوکو است. وقتی انقلاب اسلامی ایران آغاز می‌شود ـ در همان حدودی که جمعه‌ی خونین تهران اتفاق می‌افتد ـ میشل فوکو با انگیزه‌ی مطالعه‌ی آنچه در آثارش پیش‌بینی کرده بود، به صحنه‌ی انقلاب می‌آید؛

www.noormags.ir

مسایل انقلاب را می‌بینند و در مصاحبه‌ها و نوشته‌هایی که پس از این دیدار می‌نویسد، نشان می‌دهد که پدیده‌ی انقلاب اسلامی نقطه‌ی عطفی تاریخی در جهان ایجاد خواهد کرد. عزیزانی که شخصیت میشل فوکو را در تاریخ فکر معاصر بشناسند، می‌دانند که این حرف چقدر برای دنیای غرب اهمیت داشت. او از متفکران غرب و قابل مقایسه با شخصیت‌هایی مانند مارکس، هگل و ... است.

این اولین جرقه‌ی این نقطه‌ی عطف بود. وقتی جریانات انقلاب توسعه پیدا کرد مسأله‌ی بنیادگرایی اسلامی شکل و ظهور عینی یافت. بنیادگرایی مسیحی و جریان‌های هزاره‌گرایی در غرب نیز اوج گرفتند و میدان پیدا کردند. پس از آن، این مسأله دیگر از یک استثنا بیرون رفت و به‌تدریج نظریه‌های جامعه‌شناسی ـ چه در عرصه‌ی سیاسی و چه در عرصه‌ی دین ـ تغییر یافت و اساساً در نگاهی که نسبت به نقش دین در زندگی بشر وجود داشت، تردید ایجاد شد.

امروز اگر شما آثار جدید در حوزه‌ی جامعه‌شناسی دین را مطالعه کنید، می‌بینید در مقابل سکولاریزاسیون یا عرفی‌سازی و دنیوی‌گرایی نظریه‌ای به نام دی‌سکولاریزیشن ـ یعنی سکولارزدایی از زندگی انسان ـ مطرح است. اگر سایت‌های اینترنتی را با همین واژه دنبال کنید، انبوهی از ادبیات و مقالات علمی به شما عرضه خواهد شد که نشان می‌دهد یک قرن تحلیل جامعه‌شناختی در دنیا که تقریباً به عنوان منشور و به عنوان اندیشه‌ی استوار تفکر غرب به شمار می‌آمد، در طول دو سه دهه‌ی گذشته مسیری متفاوت طی می‌کند. سخن امروز در عرصه‌ی جامعه‌شناسی دینی غرب این است که دین بر خلاف گذشته نقش دوباره‌ای پیدا کرده و احیای دینی در سطح اجتماعی و سیاسی و مدیریتی، ظهوری دوباره یافته است.

من به هسته‌های علمی در خود غرب استناد کرده‌ام تا دیگر جای بحث و چون چرا نباشد که ما بخواهیم از خودمان و تحلیل‌های خودی و نگاه‌های خودی به این قضیه نگاه کنیم.

آنچه امروز به نام جریان آمریکایی و آمریکایی‌سازی در دنیا اتفاق می‌افتد، در ریشه با جریان‌های دین‌گرایی در دنیا اشتراک دارد.

www.noormags.ir

شما امروز در دنیا با جریانی به نام «مسیحیت صهیونی» مواجهید. آثاری هم در این زمینه به‌تدریج در حال ترجمه است که توصیه می‌کنم آنها را مطالعه کنید. مسیحیت صهیونی جریانی است که درست بر بنیادهای دینی و با این نگاه که دین می‌تواند در سرنوشت بشر تأثیر بگذارد شکل گرفته است و بیش از هشتاد سال سابقه دارد.

این جریان امروز در غرب توسط آمریکا و سیاستمداران آمریکا مصادره شده و در خدمت مطامع آمریکایی و غربی قرار گرفته و همین جریان مسیحیت صهیونی دولت آقای بوش را اداره می‌کند. یعنی سیزده نفر از افراد کابینه‌ی بوش و مشاوران عالی بوش و خود شخص بوش و رامسفلد و دیگران، همه، کسانی هستند که خود را وابسته به جریان مسیحیت صهیونی می‌دانند و برای حضورشان در منطقه طرح و تئوری دینی ارایه می‌کنند.

مسیحیان صهیونی معتقدند که ظهور مسیح از فلسطین آغاز خواهد شد. نزاع مسیح و یاران مسیح در منطقه‌ی خاورمیانه شکل می‌گیرد. حضور آنها در عراق و بالتبع حضور آنها و تأثیر آنها در ایران به عنوان یك رسالت دینی در جریان مسیحیت صهیونی تلقی می‌شود؛ یعنی مسأله از یك برخورد نظامی و سخن سیاسی فراتر رفته است.

نظام صهیونیستی آمریکا که در طول چهل سال گذشته با حربه‌های سیاسی و نظامی به دنبال مطامع سرمایه‌داری است، در فضای امروز، شعارش برای اشغال، شعارش برای تصاحب سرمایه‌های دیگران، تئوری و شعاری دینی است. امروز اگر ریاست جمهوری آمریکا نام دین را نبرد، در انتخاباتش از کلیسا دفاع نکند و خود را متعلق به مقدسات مردم نداند، در آمریکا رأی نمی‌آورد.

آمار رشد دینداری در آلمان و فرانسه و انگلیس نشانگر موج دین‌گرایی در عالم است و دیگر اختصاصی به اسلام ندارد.

این نگاه به دین و نگاه به معنویت گاهی به شکل فردی تلقی می‌شود. بعضی تفسیر و قرائت فردی از این مسأله دارند و می‌گویند که انسان‌ها می‌خواهند به معنویت و مسایل اخلاقی بپردازند. اما تحلیل دقیق‌تر و عمیق‌تر تحلیل اجتماعی است.

www.noormags.ir

بشر امروز از پناه بردن به مکتب‌های مادی و تئوری‌ها و دانش‌هایی که بر بنیاد مادیت استوار است احساس شکست می‌کند؛ احساس از هم گسیختگی می‌کند. بحران‌های اجتماعی به بحران‌های جهانی تبدیل می‌شود. انسان امروز احساس می‌کند بدون دین، بدون اخلاق و بدون معنویت، حتی زندگی مادی او قابل اداره نیست. اگر سازمان ملل از رهبران جهانی دعوت می‌کند که هر ساله بنشینند و در مورد مسایل جهانی، مثل محیط زیست، خانواده و ناهنجاری‌های اخلاقی تصمیم بگیرند و منشوری صادر کنند، این پدیده‌ای تازه است. ما در قرن بیستم، غیر از این دو دهه‌ی اخیر، چنین پدیده‌ها و موج‌گرایی‌های دینی را سراغ نداریم. عرض کردم متفکران غرب مدعی بودند این مسائل از ادبیات اجتماعی انسان‌ها و بشریت حذف خواهد شد، اما می‌بینیم که عکس این حادثه در حال رخ دادن است.

امروزه نگاه ما و تحلیل ما از نظریه‌ی انقلاب اسلامی با توجه به شرایط کنونی و دستاوردهای انقلاب اسلامی باید متفاوت باشد. دیگر این تصور که انقلاب اسلامی آمده است تا صرفاً یک جابه‌جایی قدرت ایجاد کند، یا آمده است تا ساختاری سیاسی را به یک ساختار سیاسی دیگر تبدیل کند، یا این تلقی که انقلاب اسلامی آمده است علاوه بر ساختار سیاسی به بعضی از مسایل اقتصادی و اجتماعی انسان هم پاسخ مثبت بدهد، تحلیلی ساده‌باورانه و غیرمطابق با واقع است. انقلاب اسلامی آمده است تا برای بشریت افقی جدید ایجاد کند؛ افقی که می‌تواند همین زندگی، همین موقعیت اجتماعی و همین جهان را با دین و معیارهای دینی اداره کند؛ افقی که بدون دین، حیات بشریت در تهدید قرار گرفته است و حضور دین نه تنها برای آخرت و برای خلوت کنج دل انسان‌ها، که برای مناسبت‌های اجتماعی آنها و برای تحکیم بنیاد خانواده نیز ضرورت به‌شمار می‌رود.

اخلاق سکولار و عرفی دیگر نمی‌تواند بشریت را در مقابل تهدیدهای فرهنگی و انسانی مهار کند. اخلاق سکولار در چند دهه‌ی گذشته به بن‌بست رسیده است. سیاست‌مداران دنیا، حتی متفکران مادی، دادشان درآمده است که گسست‌های اجتماعی در جوامع غربی و در جامعه‌ی انسانی بحران خواهد آفرید.

www.noormags.ir

انقـلاب اسلامی طلیعه، افق و جلوه‌ای از نگاه اجتماعی به دین را مطرح کرد. مع‌الاسف این نگاه در دهه‌ی آغازین انقلاب از ناحیه‌ی نیروهای خودی هم قابل شـناخت نـبود. انـدك متفکرانی و رهبرانی از انقلاب را می‌شناسیم که با تأکید و تکـیه بـر ایـن نکته انقلاب را معرفی و برای آینده‌اش پیش‌بینی کرده باشند. حتی نیروهای خودی هم انقلاب را سیاسی می‌دیدند. در دهه‌ی دوم انقلاب چند عامل جـدّی سـبب شـد کـه بسیاری از نخبگان حوزه و دانشگاه و بسیاری از رهبران سیاسـی انقـلاب مـتوجه این نکته بشوند که نگاه عمیق‌تر به انقلاب مستلزم کار علمی و معرفتی است.

اگـر انقـلاب فقط برای تغییر ساختار سیاسی نیامده است، اگر فقط برای اصلاحات جـزئی نـیامده است، اگر تغییر بنیادین در مناسبت‌های اجتماعی را خواستار است، آیا بـدون داشتن برنامه، بدون داشتن تفکر، بدون داشتن طرح‌های نو می‌توان به چنین هدفی دست یافت؟

بسـیاری گمـان مـی‌کـردند که می‌توان با اقتصاد سوسیالیستی جامعه‌ای دینی ساخت و آرمان‌های انقلاب را برآورده کرد. دهه‌ی اول انقلاب شکست این تلقی را نشـان داد. اقتصـاد سوسیالیسـت با بنیادهای فلسفی سوسیالیزم پیوند خورده اسـت. مگـر مـی‌تـوان اقتصاد را از فرهنگ جدا کرد؟ مگر می‌توان رابطه‌ی بین دانـش و ایدئولـوژی را قطـع کرد؟ مگر امکان دارد که عدالت اجتماعیِ مدعای سوسـیالیزم بتواند مناسبت‌های اخلاقی، معنوی و خانوادگی یك جامعه‌ی اسلامی را جـواب بدهد؟ امکان‌پذیر نیست. بالاتر این که حتی مشکلات اقتصادی را هم پاسـخ نمـی‌دهد. چون حل مشکلات اقتصادی با حل مشکلات فرهنگی دست به دسـت هم داده است. اقتصاد خوب یك زیرساخت فرهنگی خوب می‌خواهد. شما چگونـه مـی‌توانـید در فرهنگی که اساسش نه بر مادیت که بر تعالی‌جویی است، ارزش‌های اقتصادی و مادی را حاکم کنید؟

دهـه‌ی دوم انقلاب ما نشان داد که نگرش لیبرالیسمی به انقلاب و اصلاح انقـلاب و مدیریـت در انقـلاب اسـلامی هـم نمـی‌تواند آرمان‌های انقلاب را برآورده کند. نظام سرمایه‌داری، اقتصاد و ایدئولوژی سرمایه‌ای می‌خواهد. شما

www.noormags.ir

نمـی‌توانید اقتصاد سرمایه‌داری را در جامعه ایجاد کنید، بعد مردم را به اخلاق دینی دعـوت کنـید. نظـام سرمایه‌داری بر حرص‌افزایی اخلاقی استوار است. حرص را ارزش مـی‌دانـد. ایـن بنـیاد اقتصاد سرمایه‌داری است. لذت‌جویی را اصل می‌داند. تنوع‌طلبی را محور اقتصاد خود قرار می‌دهد. تا تنوع‌طلبی، حرص‌گرایی، لذت‌جویی اصـل قـرار نگـیرد، چـرخ اقتصاد سرمایه‌داری نخواهد چرخید. ما در تجربه نشان دادیم کـه نمـی‌تـوان بـا اقتصـاد و مدیریـت و نگاه‌های سیاسی مبتنی بر حوزه‌ی لیبرالیسم، جامعه‌ی مطلوب با مناسبات اسلامی و ایمانی ایجاد کرد.

مـتفکرانی که معتقد بودند که باید از نو اندیشید، طرحی نو درانداخت، ایده‌ی جدیـدی را برای زیرساخت‌های جامعه‌ی اسلامی و برای عرضه به جوامع دیگر فـراهم کـرد، در دهـه‌ی شصـت مـورد تمسخر قرار می‌گرفتند، در حالی که همین گفته‌ها در دهه‌ی هفتاد شنیدنی شد و در آغاز دهه‌ی هشتاد به عنوان یك فرهنگ و تفکر اعلام گردید.

شمـا اگـر فـرمایش‌هـای حضـرت امـام (ره) را بـا همـین نگاه مطالعه کنید. اگر فـرمایش‌های مقام معظم رهبری را از آغاز مطالعه کنید، می‌بینید همین مطلب، بسامد ایـن مطلـب دایم تکرار می‌شود. امام فرمودند: حکومت فلسفه‌ی عملی فقه در تمامی زوایـای زندگـی اسـت. این سخن در سال شصت و سه گفته شده است. خوب، چه کسی این سخن را تفسیر کرد؟

بسـیاری از افـراد رابطـه‌ی مـیان فقـه و حکومـت را قطع می‌دیدند. نه تنها می‌گفتند فقه فلسفه‌ی عملی زندگی نیست، بلکه می‌گفتند این دو هیچ رابطه‌ای با هـم ندارنـد. فقـه به روابط و مناسبات فردی می‌پردازد؛ عبادیاتِ انسان را اداره مـی‌کند؛ اگر در اقتصاد هم صحبت می‌کند، رابطه‌ی بین متعاملین را می‌گوید. عقد و تعهدی است بین بایع و مشتری، چه ربطی به نظام اقتصادی و سیاسی در سطح کلان دارد؟ اگر گفته می‌شد که فقه باید عهده‌دار مدیریت اجتماعی باشد، بسیاری تمسخر و بسیاری تردید می‌کردند که این سخن یعنی چه؟ چه ربطی میان فقهی که ما می‌دانیم و مدیریت جدید وجود دارد؟ اداره‌ی جامعه اقتصاد علمی می‌خواهد،

www.noormags.ir

مدیریت علمی می‌خواهد، سیاست علمی می‌خواهد. اصلاً رابطه‌ی میان علم و دین رابطه‌ی قطع و گسسته‌ای است.

اگر شما در دهه‌ی شصت می‌گفتید: دانش‌ها جهت دارند، اقتصاد علمی می‌تواند اسلامی و غیراسلامی باشد، خیلی‌ها تردید و خیلی‌ها تمسخر می‌کردند. در دهه‌ی هفتاد با تحولات اجتماعی و تحولات علمی که حتی در سطح دنیا اتفاق افتاد، این معامله بر عکس شد. امروز به راحتی در حوزه‌های آکادمیك، هم در دنیا، هم در این‌جا، می‌توان از اسلامی‌کردن اقتصاد سخن گفت، از اسلامی کردن مدیریت صحبت کرد. امروز حتی عربستان سعودی، در نیویورك، در واشنگتن، در لندن، مؤسسات بزرگی را با شعار «إسلامیة المعرفة» ایجاد می‌کند. یعنی می‌توان دانش و معرفت را اسلامی کرد.

اگر امروز مسأله‌ی جنبش نرم افزاری و نهضت تولید دانش در جامعه‌ی ما مطرح می‌شود و مورد استقبال نخبگان قرار می‌گیرد و امکان سخن گفتن از چنین مقوله‌ای برای جامعه‌ی ما پیدا می‌شود، ریشه‌اش در این است که تحولات گذشته، هم تحولات علمی، هم شرایط سیاسی ـ اجتماعی، این فرصت را ایجاد کرده است که نخبگان ما، متفکران ما به این آستانه برسند که میان دین و دانش باید پیوندی منطقی برقرار کرد.

جنبش نرم‌افزاری اگر یك شعار داشته باشد و اگر یك عنوان را بخواهد دنبال کند، این است که دین و دانش پیوندی منطقی و بنیادی دارند، نه پیوندی روبنایی. نه این که شما فقه را استنباط کنید، از آن طرف هم در دانش اقتصاد براساس مدل‌ها و الگوهای سکولار و مادی به نتایجی برسید. این نیست که در روبناها بخواهید بین اینها پیوند ایجاد کنید و بگویید: من یك بانکداری درست می‌کنم که هم ضوابط شرعی قرآن رعایت شود، هم مدل‌های اقتصاد غربی را تأمین کند. این پیوند در عمل خوب است و چاره‌ای از آن نیست، اما برای حوزه‌ی فرهیخته‌ی ما، برای کسانی که به زیرساخت‌های علمی می‌اندیشند، دیگر این چنین پیوندهایی قابل قبول نیست. فقه ما اگر در بنیاد نگاهی به الگوی اقتصادی نداشته باشد

www.noormags.ir

و اگـر الگوهـای اقتصـادی، مـا را از آغـاز از نگاه سکولار به نگاه دینی تبدیل نکنند، پیوندزدن اینها یك پیوند صوری خواهد بود.

مـا تقریـباً دو دهـه است که از وحدت حوزه و دانشگاه سخن می‌گوییم. یك تحقـیق عـلمی می‌تواند نشان دهد که ما نگاهمان به وحدت حوزه و دانشگاه چه بـود؟ زمـانی می‌گفتند وحدت حوزه و دانشگاه اصلاً ممکن نیست. به‌صراحت در نشسـت‌های حوزه و دانشگاه صحبت ما در این بود که وحدت حوزه و دانشگاه بی‌معنا است. حوزه یك دانش‌های مخصوص خود و برای خود دارد و دانشگاه هم دانش‌های مخصوص به خود و اصلاً نمی‌توانند وحدتی پیدا کنند. وحدت دانشجو و طلـبه بگویید خوب است، وحدت دانشگاهی و روحانی بگویید خوب است. بعد مـی‌گفتـیم چگونـه وحـدت ایجاد کنیم؟ به این نتیجه می‌رسیدیم که مثلاً اردویی بگذاریم، تعدادی طلبه از حوزه بروند دانشگاه و یك هفته در خوابگاه دانشجویان باشـند. ایـن را انجـام دادیم. ایـن تجـربه‌ی دهـه‌ی شصت ما در وحدت حوزه و دانشگاه است. ما در متن این تجربه بودیم.

البـته آنها در جای خودش مقدس، قابل احترام و برای یك ضرورت اجتماعی بود. در فضایی که نه حوزوی دانشگاهی را قبول داشت و نه دانشگاهی حوزوی را، خوب بود، اما آیا وحدت حوزه و دانشگاه به همین جا ختم می‌شد و باید به همین جا بسنده می‌کردیم؟

خوشـبختانه مـا امروز، هم در محافل دانشگاهی، هم در محافل حوزوی، وقتی سـخن از وحـدت حـوزه و دانشگاه می‌گوییم، دیگر آن طرح‌های اولیه در ذهن نخبگان حوزه و دانشگاه سطحی نمی‌آید. می‌گویند: نه، باید لایه‌های عمیق‌تری را دنـبال کـرد. ایـن لایـه‌هـای عمـیق‌تـر کجاسـت؟ نهضت تولید دانش و جنبش نـرم‌افـزاری اگـر بـه خـوبی مدیریـت بشـود، اگـر از ناحـیه‌ی فضلای حوزه و دانشـگاهیان متخصص و متعهد به خوبی مدیریت شود، به نظر من می‌تواند گامی جدّی در وحدت حوزه و دانشگاه باشد و مفهوم دقیق این مقوله روشن شود.

عـرض کـردم این مسأله دیگر مسأله‌ی ما نیست. عرض کردم که عربستان سـعودی کـه از دیـن فردی دفاع می‌کند، امروز از یك نهاد عظیم به نام «المجمع الفکر العالمی الإسلامی» دفاع می‌کند و حمایت مادی آن را به عهده می‌گیرد که

www.noormags.ir

شعار اصلی و سرلوحه‌ی همه‌ی آثارش «إسلامیة المعرفة» است. به‌صراحت کتاب‌های متعدد، به زبان‌های مختلف، سمینارهای عظیم، نشریات تخصصی معتبر انتشار می‌دهد و ادعایش هم آن است که ما علوم اجتماعی اسلامی داریم؛ جامعه‌شناسی اسلامی داریم؛ روان‌شناسی اسلامی داریم؛ یعنی این پیام حتی در عربستان هم شنیدنی است.

در دنیای مسیحیت انجمن‌های علمی متعدد و پراکنده‌ای با همین نگاه ایجاد شده است. «انجمن فیلسوفان مسیحی»، که امروز در آمریکاست، از کل اروپا دو هزار عضو رسمی دارای مدرك PHD در حوزه‌ی فلسفه دارد.

دوستانی که در این حوزه مطّلع باشند می‌دانند معنای این یعنی چه؟ یعنی این که اگر چهار دهه‌ی قبل، پنج دهه‌ی قبل در دنیای غرب کسی می‌گفت: فلسفه‌ی مسیحی، به تمسخر گرفته می‌شد. می‌گفتند: فلسفه، مسیحی و غیرمسیحی ندارد، فلسفه، فلسفه است. امروز، انجمن فیلسوفان مسیحی حدود دو هزار عضو اصلی از اعضای هیأت‌های علمی دانشگاه‌های معتبر آمریکا و اروپا دارد. این فقط در فلسفه نیست. انجمن‌هایی که به جامعه‌شناسی مسیحی و جامعه‌شناسی دینی در دنیای مسیحیت، حتی در یهودیت می‌پردازد نیز وجود دارد. انقلاب اسلامی کانون و جرقه‌ی بسیاری از این نگاه‌هاست. دست‌کم در شعله‌ور کردن و تقویت این ایده‌ها بسیار مؤثر بوده است.

پس ما از درون کانون انقلاب اسلامی، از پایگاه فکری انقلاب و فکر شیعه باید خوراك لازم را برای این اندیشه فراهم کنیم. در اولین گام ـ همان گونه که عرض کردم ـ باید نگاهمان را به دانش تغییر دهیم. چنان‌که در حوزه‌های دانشی موجود در جهان این زمینه در حال ایجاد است. این‌که دانش با فلسفه ارتباطی ندارد؛ فلسفه ارتباطی با ایدئولوژی و دین ندارد؛ علم یعنی داوری‌های بی‌طرفانه؛ یعنی عده‌ای در آزمایشگاه بنشینند کاری تجربی کنند یا اقتصاددانی خودش را از همه‌ی پیش فرض‌ها خالی کند و الگویی اقتصادی بدهد یا معادله‌ی اقتصادی طراحی کند، اینها دیگر امروز در دنیا شنیدنی نیست، یا حداقل دیدگاه مقابل آن شنیدنی شده است.

www.noormags.ir

اندیشه‌ی پوزیتویستی دیگر در دنیا طرفداری ندارد. امروز معتقدند که حتی فیزیك هم مبانی متافیزیکی دارد. این جور نیست که فیزیك یعنی مجموعه‌ای از آزمایش‌ها و مشاهدات. فیزیك یعنی مجموعه‌ای از نظریه‌ها و نظریه‌ها پر است از مفاهیم فلسفی؛ پر است از پیش‌داوری‌های ایدئولوژیك و غیرعلمی. وقتی کار فیزیك که بهترین دانش تجربی است بدان‌جا رسیده و این گونه تغییر پیدا کرده است، دیگر بحث علوم انسانی که داستان ما و موضوع پژوهش ماست جای خود دارد.

اولین نکته این است که باید به‌جرأت و با جسارت بر این نکته اندیشید که دانش، ارزش‌مدار است. دانش سکولار و دینی دارد. دانش مادی و غیرمادی دارد. دانش را عرض می‌کنم، نه فقه را. یعنی هم آنچه به عنوان الگوی اقتصادی است، هم آنچه به عنوان یك نظریه‌ی جامعه‌شناسی مطرح است، هم آنچه به عنوان تئوری مدیریت عرضه می‌شود، در درون خود، ارزش‌ها، معیارها و موازین ـ فلسفی اخلاقی دارد. مگر کسی می‌تواند بدون ارزش، نظریه‌ی جامعه‌شناسی داشته باشد؟ شما تا از انسانی تعریفی نداشته باشید، از رفتار او پیش‌بینی نداشته باشید، تا بایدهای انسانی را نشناسید، مگر می‌توانید نظریه‌ای بدهید؟ قطعاً یك انسان‌شناسِ مادی نظریه‌ی جامعه‌شناختی و یا روان‌شناختی‌ای ارایه می‌کند که با رفتار مادی انسان متناسب است. وقتی شما می‌گویید من با جامعه‌ای سر و کار دارم که انسان‌هایش غیر از لایه‌ی مادی، لایه‌ی عمیق‌تر معنوی و ارزش‌های متعالی‌تری دارند، این ارزش‌ها باید خودش را در تئوری جامعه‌شناسی نشان دهد. یك جامعه‌شناس سکولار چگونه می‌تواند رفتارهای یك جامعه‌ی دینی را که ارزش‌های متعالی دارد پیش‌بینی کند؟ چگونه می‌تواند الگویی اقتصادی بدون در نظر گرفتن ارزش‌های اخلاقی یك جامعه طراحی کرد؟ چگونه می‌توان تئوری مدیریت را در یك جامعه ارایه داد و مدیریت کرد، بی‌آن که انگیزه‌های انسانی که معیار اصلی در مدیریت و دانش مدیریت است در نظر گرفته نشود؟ یك دانش سکولار چگونه می‌تواند بفهمد یك انسان متعالی قادر است از همه چیز بگذرد و همه چیز را فدای ارزش‌ها و آرمان‌های متعالی کند؟

www.noormags.ir

چگونـه مـی‌توان بدون سلسله‌مراتب بوروکراتیك نظام مدیریتی داشت که در آن خط فـرمان هـم وجـود دارد؟ یعـنی آدم‌هـا تقسیم کار دارند. مناسبات اداریشان را حفظ مـی‌کنـند، امـا ایـن مناسـبات براساس خط فرمان بوروکراتیك نیست. مگر ما تجربه نداشـتیم؟ مگـر مـا نظـام‌هـای جـنگی و تسـلیحاتی را بر اساس این ارزش‌ها اداره نکردیم؟

ایـن نکته‌ای است که امروز دنیای غرب و متفکران غرب گاهی با حساسیت بیشتر از مـا آن را دنبال می‌کنند. چرا؟ چون ما در یك فضای کاملاً مأنوس هستیم. ما اصلاً احسـاس نمـی‌کنـیم که در فضای فرهنگی ـ الهی ما یك تئوری سکولار با این جامعه چـه می‌کند؟ اما در یك جامعه‌ی سکولار می‌فهمند که وقتی نظریه‌های جامعه‌شناختی در یك جامعه‌ی دینی می‌آید و می‌خواهد تحلیل کند، دیگر جواب نمی‌دهد. نظریه‌های مدیریـت مـادی نمـی‌توانـد تحلیل کند که در یك نظام مدیریتی که براساس ایمان و اراده‌ی متعالی شکل گرفته است، چگونه سازمان مدیریت شکل می‌گیرد؟

اولین گام و اولین بایسته‌ی پژوهشی حوزه‌های علمیه و دانشگاه این است که بـر مقوله‌ی مفهومی مانند دانشِ دینی بیندیشند و کار کنند. ببینند چگونه می‌شود دانـش معتـبر داشت، به تجربه اتکا کرد، به کارآمدی و کارایی‌ها کاملاً واقف بود، در عین حال، ارزش‌های بنیادین دینی، نظام احکام ما، نظام اخلاقی ما هم در آنجا پیش‌بینی شده باشد. این اولین گام است.

گـام دوم توجـه بـه ذخایـر و مـیراث‌هـای علمی و فرهنگی است که ما در فرهنگ اسلامی و در اندیشه‌ی دینی خودمان داریم.

مـع‌الاسف در طول دو دهه‌ی گذشته یکی از غفلت‌های جدی در حوزه‌های علمیه بی‌مهری به میراث دینی و دانش‌های اسلامی بوده است. البته مرادم تحجّر و تصـلّب بـر بعضـی از آمـوزه‌های دینی نیست، بلکه میراث‌های گران‌سنگ دینی، هسـته‌ی اصـلی و جوهـره‌ی دانش‌های دینی مقصودم است. واقعاً ما طلبه‌ها در حوزه‌های علمیه چقدر به فقاهت، به عنوان یك دانش نگاه کردیم؟ فقه یك دانش است. روش‌شناسی خودش را دارد؛ منابع خودش را دارد؛ فرایندِ استنتاج ویژه‌ی خـودش را دارد. امروز در حقوق غرب به فقه شیعه ـ به‌خصوص ـ به عنوان یك

www.noormags.ir

مـتدلوژی حقوقـی توجه شده است که روش استنتاج ما در حقوق کارایی دارد. مـن خـودم حداقـل دو سـه پایـان‌نامـه‌ی خـوب و معتبر چاپ‌شده و یك عدد چـاپ‌نشـده در همـین حوزه دیده‌ام که در دانشگاهی غربی فقه شیعه را به لحاظ مـتدولوژی کـار کـرده و نشان داده‌اند که فقه متدی قابل توجه دارد. بسیاری از مباحـثی کـه امروز در فلسفه‌ی تحلیلی غرب در مباحث الفاظ مطرح می‌شود، ما در «عـلمِ اصول»مان داریم. حرف‌های بسیار گران‌سنگی در منابع اصولی هست، اما خوب استخراج نشده است.

گـام دوم بازشناسی درست میراث علمی اسلامی به‌خصوص میراث علمی شیعه و اهل بیت است. فقه، کلام، تفسیر، فلسفه و علم اخلاق را باید از محجوریت بیرون آورد. باید با نگاه‌های نو و الگوهای جدید مطالعه کرد و جوهره‌ی آنها را بازشناسی نمود.

واقعـاً دیگر قابل تحمل نیست کسی که نه فقه می‌داند و نه مبانی را می‌شناسد، اظهارنظر کند؛ استنباط کند؛ کرّوفَرّ کند و رو در رو با همه‌ی علمای شیعه و حتی مقابل اجماع فتوا دهد.

شـناخت درسـت مـنابع هـر دانـش، شـناخت درست روش‌شناسی هر یك از این دانـش‌هـا، شـناخت قواعـد عمومی و قابل اتکا در هر دانش، به تعبیر امروز، شناخت ساختار دانش، شکل‌بندی و استخوان‌بندی هر دانش، هم زحمت می‌خواهد، هم تحصیل و هـم پـژوهش. مـن پیشـنهاد مـی‌کنم اگر می‌خواهد کار علمی شود، واقعاً با همین زیـرسـاخت‌هـا شـود. کارهـای سطحی دیگر زمانش گذشته است. اگر می‌خواهیم به حـوزه‌ی فقـه بـپردازیم، بـه تاریخ بپردازیم، به حوزه‌ی تفسیر قرآن بپردازیم، از بنیاد شـروع کنیم و ملّاپروری کنیم. چه مانعی دارد ما پروژه‌هایی تعریف کنیم و محققان ما در همین زیرساخت‌ها کار کنند؟ هر کسی راهی را انتخاب کند. خودشان سه سال زحمت بکشند تا چیزی در بیاورند. ما به افراد مسلّط در دانش‌های خودمان نیاز داریم.

گام سوم، مقایسه و بالتبع پالایش و پیرایش دانش‌های اسلامی‌مان از زواید و در واقع از آثار زمان است. یکی از اشتباهاتی که در فرهنگ غرب شد و هنوز هـم البته ادامه دارد و عده‌ای از روشنفکران ما هم این اشتباه را تکرار کرده‌اند و

www.noormags.ir

هـنوز هـم تکرار می‌کنند، خلط میان دین و سنت است. برابر گرفتن این دو یکی از خلط‌های منطقی روشنفکران ماست.

تصـوّر بر این است که دین هم یك سنت است. یا وقتی که می‌گوییم سنت، اولین چـیزی کـه در ذهـن ایـن آقایـان می‌آید دین یا دانش‌های دینی است. البته دین همیشـه با سنت‌ها تعامل می‌کند. چرا؟ چون دین در صحنه‌ی زندگی حضور پیدا می‌کند. حضور در صحنه‌ی زندگی، یعنی تعامل با سنت‌ها. آداب و رسوم، ادبیات و مناسبت‌های یك جامعه که دین به آن جهت می‌دهد. مگر شما در فقه نمی‌گویید: فقـه یعنی استنباط احکام جزئیه از قواعد کلی، این احکام جزئیه از کجا می‌آید؟ سؤالش از کجا می‌آید؟ سؤالش از جامعه است. مثلاً سؤال می‌شود که اگر من در بـازار بـروم و بخواهـم فلان جنس را معامله کنم حکمش چیست؟ دانش فقه از قواعـد، از متدولوژی و از منابع استفاده می‌کرد و این سؤال را جواب می‌داد. این مـی‌آمـد در مـنابع فقهـی مـا بـه عـنوان یك موضوع بحث می‌شد. زمانی هم شما دربـاره‌ی بـانك مـی‌پرسـید، پاسـخ می‌دهد؛ از بیمه می‌پرسید، پاسخ می‌دهد؛ از شـبیه‌سازی می‌پرسید، پاسخ می‌دهد. این سؤالاتی که می‌آید از حوزه‌ی مناسبات اجتماعی یا از مسایل فردی است، اما اینها بخشی از دانش ما نیست.

این مثل این است که کسی بگوید پاسخ‌هایی که مثلاً اقتصاد سرمایه‌داری در قرن هفده و هیجده داده است، ما امروز بیاییم به عنوان دانش اقتصاد لیبرال تلقی کنـیم. هـیچ‌کـس این کار را نمی‌کند. ما متأسفانه در حوزه‌های علمیه میان تاریخ عـلم و خـود علم تمایز جدّی قایل نشده‌ایم. ما گاهی تاریخ علم را به عنوان علم تلقـی و مطالعـه می‌کنیم. تاریخ علم، مال تاریخ است، باید مطالعه‌اش کرد، چون مـیراث‌هـای عـلمی در درون همین تاریخ است. نمی‌شود از تاریخ برید؛ نمی‌شود گذشته را فراموش کرد. اما اگر بیاییم در آن مناسبات جزیی گذشته، معنایش این اسـت کـه فقه و دانش فقه پاسخگوی نیازهای امروز نیست. اگر پاسخگو نیست چه کنیم؟ بیاییم برویم حقوق عرفی غرب را بگیریم؟ مثلاً حقوق فرانسه را بگیریم و بیاوریم و براساس آن دعاوی خودمان را حل و فصل کنیم؟

www.noormags.ir

مـا در این گام سوم باید دانش های اسلامی را با سه معیار یا با سه جهت و زاویه مورد بازشناسی و پیرایش قرار دهیم:

۱ـ مقایسـه با منابع و استناد اینها به متون و منابع اصلی. هر آنچه که در یك کتاب فقهی آمده یا در یك فتوا ظهور پیدا کرده است، مُرّ فقه و مُرّ شریعت نیست. خـوب، اگـر نیسـت ـ چـنان کـه بـرخی از روشنفکران می‌گویند ـ پس بگوییم قرائت‌های مختلف است و هر کسی هر جوری دلش بخواهد می‌فهمد؟ این‌که یعنی اصلاً صورت مسأله را پاك کنیم. هر چیزی را به نام یك قرائت متهم بکنیم و کنار بگذاریم، کار خودمان را بکنیم.

پـس راهش چیست؟ راهش همان است که در همه‌ی دانش ها انجام می‌دهند. هر دانشی منابعی دارد، متدلوژی و روش‌شناسی دارد، استنتاج و روش استنتاجی دارد. هـر چـیز را که می‌خواهد صحت و سُقمش را بسنجد از طریق متدلوژی و منابع و معیارها و ارزش‌های بنیادین می‌سنجد. مگر فقهای ما وقتی دعوا می‌کنند، یکی می‌گوید این درست است، حکم فقه است، دیگری می‌گوید حکم اسلام چیز دیگری است، چه می‌کنند؟ با روش استنتاج و با استناد به منابع کار می‌کنند.

ما در پژوهش‌های امروزمان، بعد از آن بازشناسی در حجیت میراث و توجه بـه واقعیـت و قلـب دانـش‌هـای اسلامی، باید کار مقایسه را نخست در حوزه‌ی اسـتناد و حجیـت انجـام بدهیم و واقعاً برگردیم و ببینیم این بحث، این حکم، این فتوا و این نگاه در حوزه‌ی فقاهت تا چه اندازه مستند به منابع اصلی است، یعنی کار اجتهادی و فقاهتی قوی کنیم.

۲ـ این که دانش‌هایمان را با معیار کارآمدی و کارایی سنجش کنیم. فرق میان دانـش اسـلامی، فـرق مـیان فقه و آن چیزی که در منابع اصلی هست که توسط قرآن و احادیث به ما رسیده، در همین است.

دانش‌ها یکی از ویژگی‌هایشان کارآمدی است. باید پاسخگویی کنند، باید تغییر ایجاد کنند، باید بتوانند انسان و مناسبات اجتماعی را از وضعیت موجود به وضعیت مطلـوب بـبرند. این پرسش را در مقابل فقه بگذاریم، در مقابل فلسفه بگذاریم، در

www.noormags.ir

مقـابل کـلام بگـذاریم، در مقـابل تفسیر بگذاریم که آیا فقه و فلسفه و کلام ما چه میزان کارآمدی دارد؟

۳ـ از جهت ادبیات گفتگوی علمی آنها را بیازماییم. بسیاری از دانش های ما از نظـر اسـتناد مشـکلی ندارد، از نظر کارآمدی مشکلی ندارد، اما زبان و منطق گفتگو با نخبگان جامعه را ندارد. فرض کنید اساتید و دانشگاهیان و خودِ فضلای حـوزه را جمـع کنیم و یك مطلب را برای آنها بیان کنیم. می‌توان با یك زبان و با یك ادبیات آن مطلب را بیان کرد که مورد قبول قرار بگیرد، و می‌توان همان مطلب را بـا یـك ادبـیات دیگر مطرح کرد که هیچ‌کس نپذیرد. دانش زمانی کارساز است و مـورد عمـل قـرار مـی‌گیرد که نخبگان یك جامعه آن را فهم کنند و به تفاهم اجتماعی برسـند. شمـا اگـر نتوانـید فقهـتان را در حـوزه‌ی حقوقی به تفاهم برسانید، از ناحیه‌ی حقوق‌دانان مورد عمل قرار نخواهد گرفت و پذیرفته نخواهد شد.

پـس غیر از استناد و حجیتِ دانش‌های ما، غیر از کارآمدی، ادبیات انتقال و تفاهم بـا نخـبگان بـاید در تـك تـك دانـش‌های ما مورد بازنگری و پیرایش و پالایش قرار بگیرد.

گام چهارم که اصل و قلّه‌ی کار جنبش نرم‌افزاری است، بازسازی دانش‌های اسلامی است.

پـس واقعـاً تأمل کنیم که برای این کار چه باید کرد؟ منتظر هم نمانیم که از بیرون بـرنامه و دسـتوری بـیاید. اساسـاً حـوزه‌های ما یکی از ویژگی‌هایش، خودجوشی و خلاقیـت و همـت‌هـای بلـند بـوده اسـت. ایـن را هم باید توجه کنیم که پژوهش کار کمیت‌پذیر نیست. یکی از اشتباهاتی که حتی در بین مدیریت های پژوهشی‌مان بارها دیـدم اتفاق افتاده، این است که فکر می‌کنند پژوهش هم چیزی است مِثل کارخانه سـاختن. کار پژوهشی مثل یك پروژه‌ی سد سازی نیست که مثلاً بعد از سه سال سدّ بـزرگی بـا یـك مقـدار زیـادی از تجهـیزات فراهم شود. کار فرهنگی این نیست. کار فرهنگی، به‌ویژه کار پژوهشی، از همه‌ی کارها پنهان‌تر است. در آموزش مثلاً هزار نفـر می‌آیند ثبت نام می‌کنند و شما اینها را آموزش می‌دهید. بعد از سه سال، مـثلاً پانصـد نفـر خروجی دارید. اینها به چشم می‌آید. اما همین آموزش هم،

www.noormags.ir

بـدون داشـتن پایـه‌های معرفتی و دانشی اصلاً بی‌فایده است. مثل کارخانه‌ای اسـت که دایم دارد شبیه‌سازی می‌کند. آموزش زمانی پویا است که پشتوانه‌ی پژوهشی و علمی داشته باشد، اما آموزش های ما زاینده و پویا نیست، چرا؟ چـون دسـتگاه پژوهشـی و تولید اندیشه‌ی ما اگر نگوییم ناکارآمد است، دست‌کم ضـعیف اسـت. طلبه و دانشجوی ما احساس خلاقیت نمی‌کند؛ احساس رشد نمی‌کند؛ به محفوظات توجه می‌کند.

بـنابر ایـن آیـا پژوهش را می‌توان با معیارهای آموزش سنجید؟ بگوییم ما ۲۰۰ نفـر آدم مـی‌گیریم، بعد از ده سال، بعد از پنج سال، مثلاً دویست تا شیخ انصـاری یا دویست تا ملاصدرا تحویل می‌دهیم؟ اصلاً این طور نیست. در هیچ جای دنیا این طور نیست. کار پژوهش بر دوش افراد و گروه های کوچك و نخبه اسـت. در حـوزه‌ی پـژوهش بـه جای شلوغ کردن، به جای فریاد زدن، به جای جمعیـت جمـع‌کـردن، باید رفت یکی یکی گزینش کرد؛ یعنی سرمایه‌ها را بر روی افـراد سرآمد گذاشت. شما مطمئن باشید اگر از درون حوزه، خواهران یا برادران، نخـبه‌گـرایی شود، ده نفر، بیست نفر، افرادُ توانمند شناسایی شوند، سرمایه‌گذاری شود؛ علمی، مادی، معنوی، استوانه‌ی آینده‌ی حوزه را خواهد ساخت.

نگاه ما به حوزه‌ی پژوهش باید این‌گونه باشد. باید به این افراد نخبه بها داد تا نتیجه‌ی لازم حاصل شود[1].

۱- سخنرانی حجة الاسلام محمد تقی سبحانی، معاون پژوهشی دفتر تبلیغات اسلامی حوزه‌ی علمیه‌ی قم در سلسله نشست‌های علمی معاونت پژوهشی دفتر تبلیغات اسلامی اصفهان.

www.noormags.ir